

مواضع جدلی در منطق ابن سینا: از اصول مناظره تا مغالطات تعریف

مهدی عظیمی*

چکیده

مواضع جدلی را ارسطو و مشائیان به منزله «اصول مناظره» به کار می‌گرفتند ولی ابن سینا کارکرد آن‌ها را به «مغالطات تعریف» دگرگون ساخته است. این یکی از برجسته‌ترین نوآوری‌های ابن سیناست که پویایی اندیشه منطقی او و استقلال آن از منطق ارسطو و مشائیان را به خوبی نشان می‌دهد. با این حال تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. این نوآوری از یک سو با «هدف‌گرایی منطقی» او، و از سوی دیگر با منطق‌نگاری دوبخشی‌اش پیوند دارد. منظورم از هدف‌گرایی منطقی ابن سینا باور او به این دیدگاه است که هدف منطق درست‌اندیشی و پرهیز از نادرست‌اندیشی است و هر بخش از منطق ارسطویی که در راستای یکی از این دو هدف نیست یا باید کنار نهاده شود، مانند خطابه و شعر، یا باید تغییر کارکرد دهد، مانند جدل. در منطق‌نگاری دوبخشی، منطق تقسیم می‌شود به نظریه تعریف و نظریه استدلال. اکنون اگر این نوآوری ابن سینا یعنی «تبدیل مواضع جدلی به مغالطات تعریف» را در کنار این دیدگاه ارسطویی بگذاریم که «ابطال‌های سوفیستی (سفسطه‌ها) همگی مغالطات قیاسی‌اند»، آن‌گاه به موازات نظریه تعریف و نظریه استدلال، مغالطات هم تقسیم می‌شوند به مغالطات تعریف و مغالطات استدلال. این نوآوری ابن سینا هم‌گام با رشد دو ایده «منطق دوبخشی» و «هدف‌گرایی»، به تدریج در الشفاء، النجاة، الحدود، منطق المشرقیین، و الاشارات رشد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: مغالطات منطق تعریف، منطق‌نگاری دوبخشی، جدل، سفسطه.

* استادیار دانشگاه تهران mahdiazimi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۲۹

۱. مقدمه

۱.۱. آن‌چه ارسطو برای جانشینان خود در لوکه‌یون^۱ برجای نهاد، یادداشت‌ها و درس‌گفتارهایی بود که پس از گذراندن سرنوشتی پرفراز و فرود (و آمیخته به داستان‌پردازی) از رم سر درآورد. «و در آن‌جا دانشمندی بزرگ به نام آندرونیکوس آثار ارسطو را به نحوی مهذب و منقح کرد که نسخه‌های او همیشه در آینده اساس کار همه قرار گرفت» (نوسبام، ۱۳۷۴: ۲۷). از میان آثار پرشمار ارسطو، منطق‌نگاشته‌های او شش رساله‌اند که مجموعه آن‌ها *آرگانون*، (ابزار دانش)، نامیده شده است. این شش رساله بدین‌سان چینش یافته‌اند:

۱. مقوله‌ها؛

۲. در پیرامون گزارش (قضایا)؛

۳. آناکاویک نخست (تحلیل اول/قیاس)؛

۴. آناکاویک دوم (تحلیل ثانی/برهان)؛

۵. جایگاه‌های بحث (مواضع/جدل)؛^۲

۶. در پیرامون *ابطال‌های سوفیستی* (سفسطه)^۳ (ادیب سلطانی، ۱۳۷۸: XVI).

۲.۱. از سیاهه بالا آن‌چه با جستار کنونی پیوند دارد جایگاه‌ها و *ابطال‌ها* است. در این جستار می‌خواهم بررسی کنم که ابن سینا در روند دگردیسی اندیشه منطقی‌اش چه نگاه تازه‌ای به آموزه‌های این دو رساله یافته است. فرضیه من این است که وی درون‌مایه جایگاه‌ها را چونان «آسیب‌شناسی منطق تعریف» و درون‌مایه *ابطال‌ها* را هم‌چون «آسیب‌شناسی منطق استدلال» درنگریسته است. اگرچه برنهاد [= تز] دوم در *بُن ارسطویی* است، برنهاد اول یک‌سره نوآورد ابن سینا است. وی این نگاه تازه را نخست از دریچه هدف‌گرایی منطقی‌اش در منطق *النجاحة* به دست آورده، و سپس آن را با گره‌زدن به شیوه منطق‌نگاری دوبخشی، که یکی دیگر از برجسته‌ترین نوآوری‌های او است، به کمال رسانده است. تا فرضیه این جستار ثابت شود، نخست باید بدانیم که:

الف) جایگاه‌ها چیست؟

ب) *ابطال‌ها* چیست؟

پ) هدف‌گرایی ابن سینا در منطق چیست؟

ت) منطق‌نگاری دوبخشی چیست؟

۲. درباره جایگاه‌ها^۴

۱.۲. برنامه کلی جایگاه‌ها، چنان‌که ارسطو خود به روشنی می‌گوید، یافتن روشی برای ساختن استدلال جدلی است (100^a18-24). و استدلال جدلی، چنان‌که ارسطو می‌گوید، استدلالی «بر پایه گزاره‌های پذیرفته همگان است. ... ولی گزاره‌های پذیرفته همگان آن‌هایی‌اند که یا به نگر همگان درست می‌نمایند، یا به نگر بیش‌تر ایشان، یا به نگر فرزندانگن، و از فرزندانگن، یا همه ایشان، یا بیش‌ترین ایشان، یا آنان که شناخته‌ترین و معتبرترین‌اند» (100^b24-100^a30).

۲.۲. نخستین پرسش‌هایی که ارسطو برای پیشبرد برنامه جایگاه‌ها، یعنی یافتن روش استدلال‌پردازی جدلی، با آن روبه‌روست این‌هايند: ۱. استدلال جدلی درباره چه چیزهایی تشکیل می‌شود؟ ۲. استدلال جدلی از چه چیزهایی تشکیل می‌شود؟ ۳. این چیزها را چگونه می‌توان به دست آورد (101^b11-14). بگذارید پیشاپیش و به کوتاهی بگویم و بگذرم که ارسطو به پرسش سوم چنین پاسخی می‌دهد: مقولات ده‌گانه (103^b2-25). اما پاسخ او به دو پرسش نخست این است که استدلال جدلی از مقدمه‌ها و درباره مسئله‌ها تشکیل می‌شود (101^b15-17). از آن‌چه ارسطو درباره تمایز مقدمه و مسئله می‌گوید (104^b1-2; 101^b29-34)، دانسته می‌شود که مقدمه جمله‌ای است پرسشی در قالب «آیا چنین نیست که الف ب است؟» (نزدیک‌تر به زبان طبیعی: «مگر الف ب نیست؟») که باوری مقبول یا مشهور را به قصد تأیید و تصدیق آن می‌پرسد. به گفته گولکه، مقدمه «پرسشی تأییدی» یا «پرسشی حکمی» است (← ارسطو، ۱۳۷۸: ۶۲۱، پاورقی ۲). جدل‌ورز آن باور مقبول یا مشهور را، پس از تأیید هم‌اورد، در استدلال جدلی خود می‌نهد. مسئله اما جمله‌ای است پرسشی در قالب «آیا الف ب است یا الف ب نیست؟» که استدلال جدلی درباره آن و برای تعیین یکی از دو پاره آن تشکیل می‌شود. بنابراین، استدلال جدلی از مقدمه‌ها و برای پاسخ به مسئله‌ها ساخته می‌شود.

۳.۲. اکنون می‌شاید پرسید که مقدمه‌ها و مسئله‌ها خود از چه اجزایی ساخته می‌شوند. در پاسخ به این پرسش است که ارسطو از چهار محمول کلی، که در دوره‌های بعدی «حمل‌پذیرها» (predicables) نامیده شدند، سخن به میان می‌آورد و می‌گوید که استدلال‌های جدلی از مقدمه‌هایی ساخته می‌شوند که محمول آن‌ها یا «تعریف» موضوع است، یا «خاصه» آن، یا «جنس» آن، یا «عرض» آن (101^b15-25). به بیان دیگر، ما در جدل بر آنیم که به اثبات گزاره ادعایی خود، یا ابطال گزاره رقیب‌مان دست یابیم. و این

کار را می‌خواهیم از ره‌گذر استدلالی به انجام برسانیم که خود از گزاره‌ها ساخته شده است. از سوی دیگر، بر پایه نگره حمل‌پذیرها، محمول هر گزاره‌ای یا «تعریف» موضوع است، یا خاصه آن، یا جنس آن، یا عرض آن. پس برای این‌که گزاره ادعایی خود را اثبات، یا گزاره رقیب را ابطال کنیم، باید بدانیم که محمول‌ها با موضوع‌ها کدام‌یک از این چهار پیوند را دارند، و آیا شرط‌های ضروری آن را برمی‌آورند یا نه. اگر برآورند گزاره اثبات می‌شود، وگرنه ابطال.

۴.۲. از همین روی است که می‌بینیم آموزه حمل‌پذیرها اسکلت‌بندی اصلی جایگاه‌ها را می‌سازد و به گفته مارتا نیل «به جایگاه‌ها، تا اندازه‌ای که یک‌پارچگی دارد، یک‌پارچگی می‌بخشد» (ibid: 33). چراکه ارسطو بر پایه حمل‌پذیرها اصولی را برای راهبرد مناظره به دست می‌دهد که آن‌ها را «τόποι»^۵ (جایگاه‌ها، مواضع) می‌نامد. این‌ها مجموعه‌ای کران‌مند و معین از «الگو - گزاره‌ها» هستند که جدل‌ورز، به‌هنگام نیاز، به آن‌ها درمی‌نگرد تا گزاره‌ای را از آن بیرون کشد درخور وضعیتی ویژه در مناظره (← ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۳۸؛ ادیب سلطانی، در: ارسطو، ۱۳۷۸: ۶۵۶، پاورقی؛ 34: Kneale and Kneale, 1978). بدین‌سان، ارسطو در دفتر دوم جایگاه‌ها به «جایگاه‌های مشترک عرض»، در دفتر سوم به «دنباله جایگاه‌های عرض»، در دفتر چهارم به «جایگاه‌های مشترک جنس»، در دفتر پنجم به «جایگاه‌های مشترک خاصه»، در دفتر ششم به «جایگاه‌های مشترک تعریف»، و در دفتر هفتم به «جایگاه‌های این‌همانی و دنباله جایگاه‌های تعریف» می‌پردازد و مواضع جدلی را بر پایه حمل‌پذیرها استخراج و دسته‌بندی کرده است.

۵.۲. در این جا پرسشی پیش می‌آید که برای بحث ما ضروری نیست، ولی می‌سزد که به کوتاهی آن را پاسخ دهیم. چرا ارسطو «نوع» و «فصل» را از حمل‌پذیرها به‌شمار نیاورده است؟ درباره نوع باید گفت که موضوع این حمل‌پذیرهاست (Ross, 2004: 55)، و درباره فصل باید گفت که ارسطو فصل را فصل جنس در نظر می‌گیرد و آن را از خود جنس متمایز نمی‌سازد (101^b18). با این همه، آن‌جا که بر حصر حمل‌پذیرها از راه استقرا و قیاس دلیل می‌آورد (103^b5-20)، تقسیمی به‌دست می‌دهد که به‌نظر می‌رسد بر پایه آن، «فصل جنس» هم یکی از حمل‌پذیرها است. بنابراین، می‌توان گفت که آموزه حمل‌پذیرها دربرگیرنده پنج محمول کلی است: تعریف، جنس، فصل جنس، خاصه، و عرض (برای بحث مفصل‌تر ← عظیمی، ۱۳۹۱: ۷۱-۷۶).

۶.۲. نگاهی گذرا به آموزه حمل‌پذیرها نشان می‌دهد که این آموزه پیوندی ناگسستنی با

نگره تعریف و تقسیم دارد. این پیوند چندان استوار است که مارتا نیل می‌گوید: «جایگاه‌ها محصول اندیشه‌ورزی درباره‌ی روش جدلی است که در مسئله‌های تعریف و تقسیم به‌کار رفته است» (Kneale and Kneale, 1978: 33). نخستین حمل‌پذیر خود تعریف است و چهار حمل‌پذیر دیگر (یعنی جنس، فصل جنس، خاصه، و عرض) اجزای تعریف‌اند.^۶ تقسیم هم چیزی نیست جز فروکاستن اجناس به انواع، و انواع به اصناف، از ره‌گذر فصول و خواص و اعراض. درک این نکته که آموزه‌ی حمل‌پذیرها و مواضع جدلی مبتنی بر آن‌ها با نگره تعریف پیوندی استوار دارد برای فهم نوآوری ابن‌سینا، یعنی تغییر کارکرد مواضع جدلی از اصول راهبرد مناظره به مغالطات منطق تعریف، بسیار مهم است.

۳. درباره‌ی ابطال‌های سوفیستی

۱.۳. ارسطو در پی گفتار ابطال‌ها می‌گوید: «اکنون این بازمی‌ماند که آن پیشنهاده‌ی آغازین^۷ خود را به یاد آوریم و باز سخنی کوتاه در پیرامون آن بگوییم و جستارهای یادشده را به فرجام آوریم» (183^a35). تریکو بر آن است که منظور ارسطو از «آن پیشنهاده‌ی آغازین» چیزی است که در آغاز فصل نخست از دفتر یکم جایگاه‌ها آمده است (به نقل از ادیب سلطانی، نک: ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۰۱۰، پاورقی ۸). وی همچنین در آناکاویک نخست (16^b65) به ابطال‌ها (36-21^b167) با نام جایگاه‌ها ارجاع می‌دهد. پژوهش‌گران، بر همین پایه، ابطال‌ها را پیوست و ضمیمه‌ی جایگاه‌ها (Kneale and Kneale, 1978: 23) یا بخشی از آن شمرده‌اند (ادیب سلطانی، نک: ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۰۱۴، پاورقی ۵).

۲.۳. با وجود این، ارسطو در آغاز جایگاه‌ها و ابطال‌ها سخنانی دارد که مرز روشنی میان ابطال‌ها و دیگر کتاب‌های مهم ارگانون می‌کشد. او در فصل یکم از دفتر نخست جایگاه‌ها چهار گونه استدلال را از هم جدا می‌سازد: برهانی، جدلی، مشاغبی، و مغالطی (-25^a100). سپس در فصل دوم از دفتر نخست ابطال‌ها می‌گوید که درباره‌ی استدلال‌های برهانی در آناکاویک‌ها،^۸ و درباره‌ی استدلال‌های جدلی در جایگاه‌ها سخن گفته و اکنون در این کتاب می‌خواهد که درباره‌ی استدلال‌های مشاغبی سخن بگوید (12-10^b165). بنابراین، موضوع ابطال‌ها «استدلال مشاغبی» است. ولی ارسطو خود می‌گوید که استدلال مشاغبی و مغالطی تفاوتی جز در هدف ندارند (30^a172). پس در حالی که موضوع آناکاویک نخست قیاس، موضوع آناکاویک دوم برهان، و موضوع جایگاه‌ها جدل است، موضوع ابطال‌ها مشاغبه و مغالطه است. با وجود این، مغالطه، که ارسطو آن را *παρολογισμός*

(paralogismós) [= پاراشماری = قیاس کاذب = قیاس فاسد = قیاس سوء = قیاس مغالطی] می‌خواند، بسامد بیش‌تری دارد.

۳.۳. در کنار مغالطه، تبکیت یا ابطال هم از واژگان پربسامد/بطلال‌ها است. تبکیت، بر پایه‌ی تعریف ارسطو، هر قیاسی است که نقیض نتیجه‌ی هم‌آورد را به دست می‌دهد (165^a3). حال اگر تبکیتی به‌راستی این کار را نکند بلکه صرفاً وانمود کند که چنین کاری را می‌کند آن را «تبکیت مغالطی» یا «ابطال سوفیستی» گویند. پس تبکیت مغالطی گونه‌ای از قیاس مغالطی است. من از این پس، در این بخش، تبکیت مغالطی و قیاس مغالطی، هر دو را به‌سادگی «مغالطه» می‌خوانم.

۴.۳. نگاهی گذرا به فهرست ابطال‌ها نمایان می‌کند که ارسطو در این کتاب دو برنامه کلی دارد: نخست، شناسایی خاستگاه‌های مغالطات (فصل‌های ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، و ۱۴)، و دوم، فروگشایی آن‌ها (فصل‌های ۱۶-۳۳).

۵.۳. به رأی ارسطو، مغالطه‌ها یا از درون زبان برمی‌خیزند یا از بیرون زبان (165^b24). او مغالطه‌های زبانی را، بر پایه‌ی قیاس و استقراء، شش تا می‌داند: هم‌نامی (اشتراک لفظ)، دوپهلویی (ممارات/اشتراک ترکیب)، هم‌نهاد (ترکیب مفصل/اشتراک تقسیم)، بخش‌کردن (تفصیل مرکب/اشتراک تألیف)، فراگویی (تعجیم)، صورت زبان (اشتراک شکل) (165^b25-29). و اما شمار مغالطه‌های برون‌زبانی، به رأی ارسطو، هفت است:

۱. «پاراشماری‌هایی که وابسته به عرض هستند» (166^b29) (أخذ ما بالعرض مکان ما بالذات)؛
۲. «پاراشماری‌هایی که وابسته به آن‌اند که آیا گزاره‌ای به معنای مطلق، یا از جنبه‌ای/به شیوه‌ای و نه به معنای فرسخت گفته می‌شود» (166^b37) (سوء اعتبار حمل)؛
۳. «دیگر پاراشماری‌ها نتیجه‌ی تعریف‌نکردن این امر هستند که باهم‌شماری چیست یا ابطال چیست» (167^a21) (سوء ترکیب/سوء تألیف)؛
۴. «پاراشماری‌های وابسته به فرض کردن چیزی که در آغاز می‌بایستی استوار می‌شد» (167^a36) (مصادره بر مطلوب آغازین)؛
۵. «ابطالی که وابسته به پیامد است» (176^b1) (ایهام انعکاس)؛
۶. «ابطال وابسته به: آن‌چه انگیزاننده [= علت] نیست را چونان انگیزاننده فرض کردن» (167^b21) (أخذ ما لیس بعلة علة)؛
۷. «چم‌ورزی‌هایی که وابسته به یکی‌ساختن دو پرسمان هستند» (167^b37) (جمع المسائل فی مسئله واحدة)؛

۶.۳. نکته ای که برای جستار کنونی اهمیت فراوانی دارد این است که ارسطو پس از برشمردن مغالطه‌های سیزده‌گانه، همه آن‌ها را به «شناختن تبکیت» بازمی‌گرداند؛ پس یا باید باهم‌شماری‌های فرانمودی و ابطال‌های فرانمودی را بدین شیوه بخش‌بندی کرد، یا باید همه را به نادانی از ابطال [= ندانستن رد = جهل به تبکیت] بازگرداند و آن را اصل و آغاز < همه سفسطه‌ها > قرار داد؛ زیرا همه شیوه‌های یادشده را می‌توان به <تخطی از> تعریف ابطال آناکاوید [= فروگشود = بازگرداند] (168^a18-20).
پیش از این در بخش ۳.۳ گفتم که تبکیت یا ابطال گونه‌ای از قیاس است، به این معنا که قیاسی است پدیدآورنده نقیض نتیجه‌هاورد. بنابراین، می‌توان گفت که از نگاه ارسطو ریشه و خاستگاه هر سیزده مغالطه یادشده تخطی از تعریف قیاس است. به دیگر سخن، همه مغالطه‌های یادشده مغالطه‌های قیاسی‌اند (بخش ۷).

۴. هدف‌گرایی ابن‌سینا در منطق

منطق‌نوشته‌های ابن‌سینا را از یک نگاه می‌توان در دو دسته گنجانند: نخست آن‌هایی که به همه صناعت‌های پنج‌گانه با همان کارکرد اسطوبی‌شان پرداخته‌اند، مانند منطق الشفاء؛ و دوم آن‌هایی که از میان صناعت‌های پنج‌گانه فقط به یادکرد برهان و سفسطه (آن‌هم تا اندازه‌ای به کوتاهی) بسنده کرده و از صناعت‌های دیگر یا چشم پوشیده‌اند یا کارکرد آن‌ها را دگرگون ساخته‌اند. منطق النجاة و الاشارات برجسته‌ترین نمونه‌های دسته دوم‌اند که در آن‌ها برهان و سفسطه با همان کارکرد اسطوبی‌شان آمده‌اند ولی از میان سه صناعت دیگر، خطابه و شعر یک‌سره کنار گذاشته شده‌اند و جدل نیز، چنان‌که در بخش ۶ به بعد روشن خواهیم کرد، تغییر کارکرد داده است. ابن‌سینا در پایان منطق النجاة می‌نویسد:

برای تو از دانش منطق به همین اندازه بسنده کردیم و راه رسیدن به صواب را، که همان قیاس برهانی و حد حقیقی است، و راه پرهیز از خطا را، که همان جایگاه‌هایی است که در آن‌ها در قیاس‌ها و حد‌ها غلط رخ می‌دهد، به تو شناساندم و منطق را با یادکرد امور بیرون از این دو هدف دراز نساختیم، گرچه از سود تهی نیستند؛ اموری مانند مواضع جدلی و ابزارها و کاربردهای آن‌ها، و مانند قیاس‌های خطایی و مواد و اغراض و چگونگی کاربرد آن‌ها، و مانند گفتارهای شعری و مواد و اغراض آن‌ها. پس اگر دوست داشتی که بر آن آگاهی یابی آن را از کتاب ما که الشفاء نامیده می‌شود بجوی (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۱۸۴-۱۸۵).

ابن‌سینا در این جا می‌گوید که هدف از منطق دو چیز است: درست‌اندیشیدن و پرهیز از

نادرست‌اندیشیدن. جدل، خطابه، و شعر اگرچه برای اهداف دیگری (چون مقاصد سیاسی، اجتماعی، هنری، و روان‌شناختی) سودمندند، به کار این دو هدف نمی‌آیند و، از این رو، یا باید از منطق کنار گذاشته شوند یا باید کارکرد آن‌ها به گونه‌ای دگرگون شود که دست‌کم با یکی از دو هدف یادشده سازگار افتند. ابن سینا بر پایه این دیدگاه، که از این پس آن را به کوتاهی «هدف‌گرایی» می‌خوانم، برای خطابه و شعر گزینه نخست و برای جدل، چنان‌که خواهیم دانست، گزینه دوم را برمی‌گزیند.

۵. درباره منطق‌نگاری دوبخشی

۱.۵. هنگامی که مسلمانان پس از درگذشت پیامبر (ص) به گسترش قلمرو جهان اسلام پرداختند، سوریه و عراق که سکونت‌گاه مسیحیان سریانی‌زبان بود، نخستین سرزمین‌هایی بودند که به دست آنان افتادند. مسیحیان ساکن این سرزمین‌ها، آموزه‌های یونانی موجود در اسکندریه و از جمله منطق ارسطویی را ترجمه کرده بودند (Rescher, 1974: 15). آنان ایساگوگه فروریوس را به آغاز ارگانون ارسطو، و خطابه و شعر را به پایان آن افزوده و به منطقی‌نابخشی دست یافته بودند که مطبوع و متبوع مسلمانان افتاد (ibid: 17-18).

ارگانون								
ایساگوچی (مدخل)	مقولات	قضایا (عبارت)	قیاس (تحلیل اول)	برهان (تحلیل ثانی)	جدل (مواضع)	سفسطه	خطابه	شعر

۲.۵. ابن سینا اگرچه در منطق الشفاء از همین شیوه منطق‌نگاری پیروی کرده، نخست در آثاری چون الأرجوزة فی علم المنطق و منطق المشرقیین و سپس در منطق الاشارات یک نظم نوین منطقی را پی افکنده که دانش‌پژوه در مقدمه رساله فی تعقب الموضع الجدلی و النجاة (هر دو، اثر ابن سینا) آن را «منطق دوبخشی» نامیده است.^۹ مبنای نظری ابن سینا در پایه‌گذاری منطق‌نگاری دوبخشی به کوتاهی این است که فکر حرکت از معلوم به مجهول است، و معلوم و مجهول هر دو یا تصورند یا تصدیق، پس فکر یا حرکت از معلوم‌های تصویری به مجهول تصویری است (تعریف)، یا حرکت از معلوم‌های تصدیقی به مجهول تصدیقی (استدلال). به دیگر سخن، فکر دوگانه است: تعریف و استدلال، و چون منطق قانون فکر است پس منطق هم باید دوگانه باشد: منطق تعریف و منطق استدلال. وی در منطق المشرقیین می‌نویسد:

می‌خواهیم روشن سازیم که ما [آدمیان] چگونه از چیزهای حاصل در اوهام و اذهان‌مان به چیزهای دیگری راه می‌پوییم که در اوهام و اذهان‌مان حاصل نیستند و به‌وسیله آن دسته نخست حاصل می‌شوند. و چیزهایی که در اوهام و اذهان ما حاصل می‌شوند باید که در اذهان ما تمثل یابند تا تصورشان کنیم. و در این هنگام یا از آن‌ها تصویری داریم بی‌همراهی تصدیق، یا از آن‌ها تصویری داریم به‌همراه تصدیق ... و اگر امر چنین است پس چیزهایی که به سوی تحصیل‌شان در اوهام و اذهان‌مان ... راه می‌پوییم، یا از این [ره‌گذر] فقط حصول تصور آن‌ها را برای خود می‌خواهیم، یا حصول تصدیقی را از ناحیه خود می‌خواهیم درباره آن‌چه درباره آن‌ها بایسته است. پس اگر بخواهیم روشن سازیم که چگونه آن‌چه را که در پی حصولش در نفوس‌مان هستیم می‌جوئیم، یا روشن می‌سازیم که چگونه در پی حصول تصور هستیم یا این‌که چگونه در پی حصول تصدیق. و بی‌شک راهی که با آن تصور به دست می‌آید مابین راهی است که با آن تصدیق به دست می‌آید. و از عادت مردم این است که آن‌چه را با آن تصور به دست می‌آید «قول شارح» یا «قول» بنامند به‌حسب اسم. پس برخی از آن را «حد» می‌نامند و برخی را «رسم». و از عادت ایشان است که آن‌چه را با آن تصدیق به دست می‌آید «حجت» بنامند. پس برخی از آن را «قیاس» می‌نامند و برخی را «استقرا» و جز آن می‌نامند (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۹-۱۰).

۳.۵. بر این مبنا، ابن‌سینا مباحث تعریف را که تا پیش از وی به‌پیروی از ارسطو در کتاب *برهان مطرح* می‌شد، به عنوان منطق تعریف استقلال بخشید. منطق استدلال را هم در دو بخش صورت و ماده سامان داد و نظریه قیاس (و به تبع آن، استقرا و تمثیل) را در بخش صوری، و نظریه برهان را در بخش مادی گنجانده. وی، سپس، مدخل فروریوس را که تا پیش از وی به عنوان مدخل همه منطق به‌شمار می‌رفت، در این نظم نوین، صرفاً به‌منزله مدخل منطق تعریف به‌کار گرفت (برای آگاهی بیشتر ← عظیمی، ۱۳۹۱: ۱۰۷؛ عظیمی و قراملکی، ۱۳۹۱: ۱۱۷)؛ و مباحث قضایا را نیز، چنان‌که پیش از وی معمول بود، به مثابت مدخل منطق استدلال به‌کار بست. او بر پایه هدف‌گرایی خویش خطابه و شعر را، همچنان‌که آندرونیکوس در *ارگانون* جای نداده بود، در منطق دوبخشی خود راه نداده؛ و در این منطق را به روی مقولات هم بست، زیرا بر آن بود که نظریه مقولات بیش از آن‌که منطقی باشد متافیزیکی است (← ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱/۸۲-۸۳؛ ابن‌سینا، ۱۴۲۸: ب: ۴). اما با جدل و سفسطه چه کرد؟ این پرسش کلیدی جستار پیش رو است که پاسخ به آن جان‌مایه سخن ما در این مقاله است. برای پاسخ به این پرسش ذکر مقدمه‌ای ضروری است.

۴.۵. ارسطو به هنگام دسته‌بندی دانش‌ها از جایگاه منطق سخنی نگفته است. همین امر

سبب شده که پس از او ستیزی پردامنه در بگیرد، درباره این که آیا منطق بخشی از فلسفه است یا فقط ابزار آن است؛ آیا منطق دانش است یا ابزار دانش. رواقیان، آشکارا، رأی نخست را برگزیدند، ولی اسکندر افرویدیسی دیدگاه دوم را برگرفت. نوافلاطونیان اما در این میان به راه سومی رفتند: منطق هم بخشی از فلسفه است و هم ابزار آن (ابن بهرئیز، ۱۳۵۷: ۱۱۶). کشاکش میان رواقیان، مشائیان، و نوافلاطونیان از ره گذر ترجمه‌ها به جهان اسلام دامن گسترده و منطق دانان اسلامی را هم دچار کرد. ایستار ابن سینا در این زمینه همان ایستار نوافلاطونیان است (ابن سینا، ۱۴۲۸ الف: ۱۵ و ۱۶). وی بر همین پایه، در *الأشارات*، منطق را هم به «ابزار خطاسنج اندیشه» تعریف می‌کند (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۹/۱) و هم به «دانشی که در آن گونه‌های گذر از امور حاصل در ذهن انسان به امور مستحصل آموخته می‌شود» (همان: ۱۷/۱). از آن جا که *منطق الأشارات* منطق نگاشته‌ای دوبخشی است، می‌شاید پرسید که آیا ابن سینا نگرش ابزار-دانشی خود به منطق را در منطق دوبخشی هم پیاده کرده است یا نه؛ آیا او منطق دوبخشی را نیز از دو سویه ابزاری و دانشی درنگریسته است یا نه؟ اگر پاسخ مثبت باشد، که به رأی من چنین است، آن‌گاه بوعلی همچنان که از سویه دانشی، منطق تعریف را از منطق استدلال جدا شناخته است، باید از سویه ابزاری نیز مغالطات تعریف را از مغالطات استدلال جدا ساخته باشد. چنان‌که در بخش ۶ به بعد روشن خواهد شد، ابن سینا از همین روی مواضع جدلی را چونان مغالطات تعریف، و

ابطال‌های سفسطی را هم چون مغالطات استدلال به‌کار گرفته است.

۵.۵. بر اساس آنچه گذشت، می‌توانیم هندسه منطق دوبخشی ابن سینا را این‌گونه

ترسیم کنیم:

مغالطات منطق تعریف (مواضع جدلی)	منطق تعریف (حد و رسم)	مدخل منطق تعریف (ایساغوجی)
مغالطات منطق استدلال (ابطال‌های سفسطی)	منطق استدلال (قیاس، استقرا، تمثیل، و برهان)	مدخل منطق استدلال (قضایا)

بنابراین، نظم دوبخشی منطق دو پیامد و در واقع دو رهاورد برای منطق ابن سینا داشت که منطق‌پژوهان تاکنون به آن توجه نکرده‌اند. پیامد نخست، که من در رساله دکتری‌ام (دگریدیسی مدخل فرفورریوس) آن را وااشکافته‌ام، تغییر کارکرد/ایساغوجی از «مدخل کل منطق» به «مدخل منطق تعریف» است، و پیامد دوم، که در این مقاله می‌کوشم آن را روشن کنم، تغییر کارکرد مواضع جدلی از اصول مناظره به مغالطات تعریف است که در

کنار مغالطات ارسطویی استدلال، و به موازات منطق دویبخشی، یک آسیب‌شناسی دویبخشی فکر پدید می‌آورد.

۶. مواضع جدلی هم‌چون مغالطات تعریف

پیش از این در بند ۴.۲. گفتیم که اسکلت‌بندی اصلی جایگاه‌ها را آموزه حمل‌پذیرها می‌سازد. نیز در بند ۶.۲. آشکار گردید که این آموزه پیوندی ناگسستنی با نظریه تعریف دارد، چراکه نخستین حمل‌پذیر خود تعریف است و چهار حمل‌پذیر دیگر (یعنی جنس، فصل جنس، خاصه، و عرض) اجزای تعریف‌اند. خود ابن‌سینا درباره کلی‌های پنج‌گانه، که روایتی فروریوسی از حمل‌پذیرهای ارسطو است، می‌گوید:

شناخت این مفردهای پنج‌گانه برای قیاس‌ها سودبخش است. ولی سود آن‌ها در حد‌ها و رسم‌ها آشکارتر است، زیرا حد‌ها [مرکب] از جنس‌ها و فصل‌هایند؛ و رسم‌ها [مرکب] از جنس‌ها و خواص و اعراض؛ و [هر دو] در بیش‌تر موارد برای نوع‌هایند (← ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ب: ۴).

ارسطو بر پایه حمل‌پذیرها مواضع جدلی را پیش می‌نهد که جدل‌ورز بر بنیاد آن‌ها می‌تواند مقبولیت^۱ دیدگاه خود را اثبات و مقبولیت دیدگاه رقیب را ابطال کند، ولی ابن‌سینا که با گذر از منطق‌نگاری نه‌بخشی و بر پایه هدف‌گرایی خویش، دیگر با اثبات‌ها و ابطال‌های جدلی کاری ندارد از آن‌ها به مثابت ابزارهایی برای شناسایی مغالطات تعریف بهره می‌برد. ارسطو بر آن است که محمول هر مقدمه جدلی، یا تعریف موضوع است، یا جنس آن، یا خاصه آن، و یا عرض آن. سپس قواعدی به‌دست می‌دهد که جدل‌ورز بر پایه آن‌ها می‌تواند مقدمه‌های جدلی هم‌آورد خود را ابطال کند، بدین‌سان که نشان دهد محمول آن مقدمه، بر خلاف ادعای او، تعریف موضوع، یا جنس آن، یا خاصه آن، یا عرض آن نیست. ابن‌سینا درست از همین قاعده‌ها برای هدفی دیگر بهره می‌جوید: «آسیب‌شناسی منطق تعریف». اگر ما سنجه‌هایی داشته باشیم که بر پایه آن‌ها بتوانیم بازشناسیم که محمولی تعریف موضوعی نیست، همان سنجه‌ها نشان می‌دهند که اگر آن محمول را به مثابت تعریف آن موضوع بیاوریم تعریفی نادرست به دست داده‌ایم. نیز اگر سنجه‌هایی داشته باشیم که بر پایه آن‌ها بتوانیم بازشناسیم که محمولی جنس موضوعی نیست، همان سنجه‌ها نشان می‌دهند که اگر آن محمول را به مثابت جنس در تعریف موضوع بگنجانیم تعریفی نادرست به دست داده‌ایم؛ و به همین‌سان درباره خاصه و عرض. این سنجه‌ها را ارسطو به

عنوان اصول راهبرد مناظره پیش نهاده است، ولی ابن‌سینا کارکرد آن‌ها را دگرگون ساخته و از آن‌ها به منزله مغالطات منطقی تعریف بهره برده است.

این برنهاد سینوی را می‌توان برنهاد «مواضع جدلی چونان آسیب‌شناسی منطقی تعریف» یا «مواضع جدلی هم‌چون مغالطات تعریف» نامید، و اکنون بر من است که آن را با گواه و سند بسنده استوار سازم. اما من به دو دلیل مستندات خود را به بخش پیوست‌ها منتقل می‌کنم. نخست این که حجم زیاد این مستندات سبب گسستن بحث و زدوده‌شدن پیوستگی آن می‌شود. دوم این که باز همین حجم زیاد مستندات، که ماهیت استقرایی دارد، ممکن است سبب ملال خوانندگانی شود که در درجه نخست می‌خواهند فقط با ایده محوری مقاله آشنا شوند و اصل مدعای آن را دریابند. اما خوانندگانی که علاقه افزون‌تری به مسئله دارند و می‌خواهند بی‌جویی بیش‌تری در این زمینه کنند می‌توانند به پیوست مقاله مراجعه کنند.

۷. ابطال‌های سوفیستی چونان مغالطات استدلال

اکنون می‌شاید پرسید که اگر بوعلی آموزه جایگاه‌ها را چونان مغالطات تعریف برگرفته است، کارکرد آموزه ابطال‌ها چیست؟ پاسخ به این پرسش بر پایه ۶.۳ بسیار آسان است: ارسطو خود هر سبزه مغالطه‌ای را که در ابطال‌ها یاد کرده، برخاسته از «نشناختن تبکیت» و از گونه مغالطه قیاسی به‌شمار آورده است. ابن‌سینا نیز به پیروی از او، همه مغالطه‌های لفظی و معنایی را به «نشناختن قیاس و تبکیت» باز می‌گرداند:

همانا می‌توان همه این وجوه لفظی و معنایی را به یک اصل بازگرداند و آن نشناختن تبکیت و قیاس است. زیرا حد قیاس بر تبکیت حمل می‌شود و تبکیت را این تخصیص است که نتیجه‌اش در برابر یک وضع است. از این رو چون [از یک سو] قیاس آن است که از آن به‌راستی گفتاری دیگر لازم می‌آید، نه آن که گمان می‌رود که از آن گفتاری دیگر لازم می‌آید، و [از سوی دیگر] تبکیت قیاس است، [بنابراین] هر چیزی که در آن یکی از این گمراه‌سازی‌ها رخ دهد قیاس نیست (ابن‌سینا، ۱۴۲۸: ۲۹).

گذشته از این، چنان‌که در ۱.۲.۹ گفته خواهد شد، ابن‌سینا در منطق النجاة در عمل میان مغالطات تعریف و مغالطات استدلال جدایی می‌نهد و هر یک را در فصلی جداگانه برمی‌رسد. وی در آغاز فصلی که به مغالطات استدلال می‌پردازد، پس از کنار گذاشتن مغالطه‌های بیرونی، همه مغالطه‌های درونی را مغالطات قیاسی به‌شمار می‌آورد:

کارهای سوفسطاییان یا درون قیاسی است که از آن انتاج چیزی خواسته می‌شود، یا بیرون از قیاس^{۱۱} است ... که ما نیازی به ذکر آن نداریم. اما آن‌هایی که درون قیاسی‌اند که از آن انتاج چیزی خواسته می‌شود، پس ما [به آن‌ها می‌پردازیم و] ذکر می‌کنیم که اسباب **خطا در قیاس** چیست (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۱۷۵).

و اما در منطق **الاشارات** نیز بوعلی نهج دهم را «درباره قیاس مغالطی» نام کرده است، که نشان می‌دهد وی همه مغالطات درونی را که در **ابطال‌ها** آمده است مغالطات استدلال می‌داند. طوسی در توجیه دیدگاه بوعلی می‌گوید: «خطا از بهر سببی رخ می‌دهد که یا به ترکیب قیاسی باز می‌گردد، یا به اجزای ترکیب قیاسی که [نخست] مقدمه‌هایند، سپس حدها»^{۱۲} (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱/۳۱۳).

۸. نتیجه

به نظر می‌رسد که این جستار با تکیه بر مستندات که در پیوست آن آمده این مدعا را به اثبات می‌رساند که در منطق ابن سینا کارکرد مواضع جدلی از «اصول مناظره» به «مغالطات تعریف» دگرگون شده و بوعلی با نشان دادن این دستاورد در کنار این برنهاد ارسطویی که «همه مغالطه‌های درونی مغالطه‌های قیاسی‌اند»، به آسیب‌شناسی دوگانه‌ای در منطق دست یافته است که سازگاری شگفتی با منطق‌نگاری دوبخشی او دارد و این شیوه منطق‌نگاری را به اوج تکامل می‌رساند. بر پایه منطق‌نگاری دوبخشی، منطق سینوی به دو بخش «منطق تعریف» و «منطق استدلال» تقسیم می‌شود؛ و بر پایه آسیب‌شناسی دوگانه‌ای که در این جستار تبیین شد، مغالطات نیز در منطق سینوی به دو بخش «مغالطات تعریف» و «مغالطات استدلال» تقسیم می‌شوند. مغالطات استدلال همان سفسطه‌های سیزده‌گانه ارسطویی‌اند و مغالطات منطق تعریف نیز همان مواضع جدلی‌اند که ابن سینا کارکرد آن‌ها را از فنون راهبرد مناظره به آسیب‌شناسی منطق تعریف دگرگون ساخته است.

۹. پیوست

چنان‌که بارها در متن مقاله گفته شد، مدعای اصلی مقاله پیش رو این است که ارسطو و مشائیان مواضع جدلی را چونان اصول مناظره به کار می‌گرفتند ولی ابن سینا در پرتو هدف‌گرایی خویش در منطق و در چهارچوب منطق‌نگاری دوبخشی، کارکرد آن‌ها را به مغالطات تعریف دگرگون ساخت. من به دلایلی که در پایان بخش ۶ گفتم، شواهد و ادله

این مدعا را به پیوست مقاله، یعنی به همین بخشی که می‌خوانید، منتقل کردم. پیش از هر چیز یادآور می‌شوم که در این جستار، روایت ابن‌سینا از جایگاه‌های ارسطو همان جدل الشفاء (از این پس به کوتاهی *جدل*) در نظر گرفته شده است.

۱.۹ نمونه نخست: جدل الشفاء

نخستین بارقه‌های نگاه تازه ابن‌سینا را در خود *جدل* می‌توان دید، آن‌جا که می‌گوید:

گاه در کار حدها از این منظر می‌نگریم که چگونه ساخته می‌شوند و چگونه به‌دست می‌آیند، و گاه در کار آن‌ها از این منظر می‌نگریم که آیا بر شرط‌هایی هستند که [رعایت‌شان] در ساختن و به‌دست آوردن آن‌ها ضروری است. نگرش نخست دربارهٔ چگونگی پدیدآوردن حد است و [نگرش] دوم دربارهٔ چگونگی بررسی حال حد موجود. و در کتاب *برهان* حال وجه نخست گذشت. و اما دربارهٔ این وجه دیگر، در این کتاب، بر پایهٔ پژوهش فراخ‌تر در می‌نگریم، و در ضمن آن، پژوهش خاص‌تر را بیرون می‌کشیم. منظورم از پژوهش فراخ‌تر پژوهش جدلی است، و از پژوهش خاص‌تر پژوهش علمی (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۴۱).

ابن‌سینا در این‌جا به‌روشنی میان دو گونه نگرش به حد جدایی می‌نهد. نگرش نخست در «قواعد منطق تعریف»، و نگرش دوم در «آسیب‌شناسی منطق تعریف» می‌گنجد. از سوی دیگر، بوعلی می‌گوید که نگرش دوم در کتاب *جدل* بررسی شده است. بنابراین، وی در این‌جا دست‌کم بخشی از درون‌مایهٔ *جدل*، به‌ویژه آن بخش که «بر پایهٔ پژوهش علمی» سامان یافته است، را چونان «آسیب‌شناسی منطق تعریف» پیش می‌نهد. در این‌جا به‌روشنی می‌بینیم که بوعلی در منطق الشفاء از برنهاد «جدل چونان آسیب‌شناسی منطق تعریف» سخن به میان می‌آورد، ولی چون این منطق‌نگاشته نه دویخشی است و نه از هدف‌گرایی در آن نشانی هست، این برنهاد به‌تمامی زمینهٔ خودنمایی نمی‌یابد. نیز ابن‌سینا آشکارا بر این نکته انگشت می‌نهد که درون‌مایهٔ این کتاب، افزون بر ارزش جدلی، ارزش علمی هم دارد؛ نکته‌ای که در پایان مقاله پنجم به‌گونه‌ای دقیق‌تر بدان اشاره می‌کند:

پس باید که این اصل‌ها در حدها فرو گذاشته نشوند، بلکه باید پیش چشم اندیشه قرار داده شوند. و باید دانست که سود دیگر کتاب‌های منطق با شناخت قانون‌هایی به فرجام می‌رسد که در این کتاب تا بدین غایت به‌دست دادیم. و کسی که بر آن‌چه گذشت بسنده کند کمال ملکهٔ *برهان* را هم به‌دست نیاورده است، زیرا بسیاری از اصل‌های سودبخش در *برهان* و در حد *برهانی* فقط در این کتاب تا بدین جایگاه فرجام می‌یابد (همان: ۲۹۰).

او می‌گوید که جدل برای برهان و حد بسیار سودبخش است؛ و سودبخشی آن، چنان‌که گفته شد، از این ره‌گذر است که توان آسیب‌شناسی برهان و حد را به‌دست می‌دهد. همه این نکته‌ها را ابن‌سینا در بافتار منطق الشفاء گفته است، منطقی که نه دویخشی است و نه هدف‌گرا. ولی در منطق‌نگاشته‌های دویخشی، مانند منطق‌المشرقیین و منطق‌الاشارات، و نیز منطق‌نگاشته‌هایی که دویخشی نیستند ولی بر پایه هدف‌گرایی نوشته شده‌اند، مانند منطق‌النجاة، نقش آسیب‌شناسانه جدل برای برهان کم‌تر می‌شود و به جای آن برنهاد «جدل چونان آسیب‌شناسی منطق تعریف» نیرومندتر می‌شود.

۲.۹ نمونه دوم: منطق‌النجاة

۱.۲.۹. ابن‌سینا در منطق‌النجاة برای نخستین‌بار در عمل میان مغالطات تعریف و مغالطات استدلال جدایی می‌نهد، و نخستین را زیر عنوان «فصلی در توضیح گونه‌های لغزش در قول‌های شارح» (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۱۷۱) برمی‌رسد، و دومین را زیر عنوان «فصلی در توضیح مواضع خطا برانگیز برای پژوهش‌گر» (همان: ۱۷۵). وی در فصل نخست می‌گوید:

و در این جا مواضعی هست که باید در حدها پاس داشته شوند تا به سبب فرو گذاشتن آن‌ها خطایی پدید نیاید. از آن جمله است آنچه در جانب جنس واقع می‌شود؛ و از آن جمله است آنچه در جانب فصل واقع می‌شود؛ و از آن جمله است آنچه مشترک است. و این مشترک حد ناقص و رسم را نیز بود (همان: ۱۷۱).

می‌بینیم که ابن‌سینا در این عبارت آشکارا از پاره‌ای مواضع جدلی به منزله مغالطات تعریف سخن می‌گوید و آن‌ها را در سه دسته جای می‌دهد: خطاهای جنس، خطاهای فصل، و خطای مشترک.

۲.۲.۹. جدول زیر نشان می‌دهد که چگونه ابن‌سینا مواضع جدل را به مغالطات تعریف دگرگون ساخته است (در این جدول، اعداد بیان‌گر شماره صفحات است):

در النجاة	در الجدل	نوع خطا	
به مثابه مغالطة تعریف	به منزلة موضع جدلی		
۱۷۱	۱۸۹	فصل را جنس انگاشتن	خطاهای جنس
۱۷۲	۱۸۶	جزء را جنس کل انگاشتن	
۱۷۲	۱۸۷	ملکه را به جای قوه گرفتن و برعکس	

۱۷۲	۲۴۴-۲۴۳	نامی مستعار یا مشتبه برای جنس برگزیدن	
۱۷۲	۲۴۵	لوازم را به جای جنس گرفتن	
۱۷۳	۱۷۴	نوع را به جای جنس گرفتن	
۱۷۳	۲۵۸ و ۱۷۵	جنس را فصل انگاشتن	خطاهای فصل
۱۷۳	۲۶۲	انفعال را فصل انگاشتن	
۱۷۳	۲۶۱	عرض را فصل جوهر قراردادن	
۱۷۳	۲۶۳	نامضاف را فصل امر مضاف قراردادن	
۱۷۳	۲۰۸ و ۲۴۹	تعریف به اخفی	خطاهای مشترک
۱۷۴-۱۷۳	۲۵۰-۲۵۱، ۲۱۲-۲۱۳	تعریف به مساوی	
۱۷۴-۱۷۳	۲۴۹	تعریف به متأخر	

۳.۹ نمونه سوم: رسالة الحدود

ابن سینا در رسالة الحدود با شجاعت فکری، تواضع عقلی، و حریت فلسفی کم نظیری، صادقانه زبان به اعتراف می‌گشاید و اسباب و علل ناتوانی انسان‌ها از ارائه حد تام حقیقی را برمی‌شمرد و می‌گوید:

این سبب‌ها و نظایر این‌ها، که بررسی‌شان سخن ما را در این جا به درازا می‌کشاند، نومیدمان می‌سازند از این که بتوانیم حق حدهای حقیقی را به تمامی بگزاریم، مگر در موارد نادر (ابن سینا، ۱۹۸۹: ۲۳۵).

سپس می‌افزاید:

اما در حدهای ناقص و رسم‌ها اسباب ناتوانی و کوتاه‌دستی ما بسیارند که در طوبیقا ذکر شده‌اند، اگرچه به این صورت ذکر نشده‌اند (همان).

طوبیقا همان کتاب جایگاه‌ها یا مواضع ارسطوست. ابن سینا در این جا به روشنی می‌گوید که بخش بزرگی از مغالطات تعریف در جایگاه‌های ارسطو ذکر شده است، اما نه به این صورت که او در رسالة الحدود ذکر کرده است. بی‌درنگ دو پرسش در برابر ما قامت می‌افرازند: ۱. ارسطو در جایگاه‌ها مغالطات تعریف را به چه صورت ذکر کرده است؟ ۲. ابن سینا در رسالة الحدود به چه صورت؟ پاسخ (۱) از آن‌چه پیش‌تر (در بخش ۵) گفته شد معلوم است: اصول راهبرد مناظره. و پاسخ (۲) نیز از بافتار سخن ابن سینا آشکارا دانسته می‌شود: آسیب‌شناسی منطق تعریف.

این آسیب‌شناسی در *الحدود دقیقاً* بر تراز *النجاة* انجام گرفته است (۲.۲.۹). همان تقسیم و همان اقسام مغالطات دوباره در این جا نیز تکرار شده است. (جز این که ۵ مغالطه جدید در *الحدود آمده* که در *النجاة* ذکر نشده و ۱ مغالطه هم در *النجاة آمده* که در *الحدود* ذکر نشده است. این تفاوت هم در اصل مدعا تأثیری ندارد. بنابراین، ما از تکرار مطالب خودداری می‌کنیم و خواننده کنجکاو را فرامی‌خوانیم تا خود به مقایسه این دو اثر بپردازد.

۴.۹ نمونه چهارم: منطق المشرقیین

۱.۴.۹ چنان که در ۲.۵ گفتم، *منطق المشرقیین* منطق نگاشته‌ای دویخشی است که پیش از *الاشارات* به نگارش درآمده است. این کتاب در دو بخش اصلی نوشته شده است: منطق تعریف و منطق استدلال. بخش نخست را می‌توان به سه بخش خردتر فروکاست: درآمد منطق تعریف (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۹-۲۵)، منطق تعریف (همان: ۲۹-۳۴)، و مغالطات منطق تعریف (همان: ۴۶-۵۶). در بخش سوم، ابن سینا قواعدی را به دست می‌دهد برای *آزمایش* محمول، عام، ذاتی مقوم، عرضی، جنس، فصل، خاصه، شرح‌الاسم، و حد. من در این بخش نشان می‌دهم که بسیاری از این قواعد همان مواضع جدلی یا برگرفته از مواضع جدلی‌اند، و بدین‌سان آشکار خواهد شد که ابن‌سینا در *منطق المشرقیین* نیز بر نهاد «جدل چونان آسیب‌شناسی منطق تعریف» را پیاده کرده است.

۲.۴.۹ سنجه‌هایی که ابن‌سینا برای *آزمایش* محمول (همان: ۴۶-۵۰)، ذاتی مقوم (همان: ۵۱)، و عرضی (همان: ۵۲) به دست می‌دهد، اگرچه عیناً در *جدل* نیامده‌اند، آشکارا بر تراز مواضع جدلی سامان یافته‌اند.

۳.۴.۹ پاره‌ای از سنجه‌ها برای *آزمایش* عام‌بودن مفهوم عام، برگرفته از مواضع جنس در *جدل*‌اند. برای نمونه، این که «آیا حد اخص بر آن [عام] یا بر اعم از آن [عام] حمل می‌شود» (همان: ۵۰) برگرفته از این موضع جنس است که «بنگریم آیا حد نوع^{۱۳} بر جنس برین [= اعلی] حمل می‌شود؛ پس اگر حمل شود جنس جنس نیست» (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۶۹).

۴.۴.۹ سنجه دیگری که بوعلی برای *آزمایش* عام‌بودن مفهوم عام پیش می‌نهد این

است که:

در آن دسته از مصداق‌های اخص که اعم بر آن حمل نمی‌شود درنگریسته شود، چنان‌که عارض کسی می‌شود که می‌گوید: خوب عام‌تر از لذت است، سپس برخی از لذت‌ها یافت می‌شوند که بدند (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۰).

بدین سان، دانسته می‌شود که آنچه عام پنداشته می‌شده به‌راستی عام نیست. این سنجه نیز برگرفته از مواضع جنس در *جدل* است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۶۶. ۳-۷).^{۱۵}

۵.۴.۹ همچنین این سنجۀ آزمون که «آیا عام بودن به [اشتراک] اسم است یا به [اشتراک] معنا» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۰) برگرفته از این موضع جنس است که «اگر [آن چه جنس نهاده شده] بر نوع و بر چیزهای دیگری که گمان می‌رود نوع اند به همراه آن، به اشتراک اسم حمل شود، نه به یک معنا، [آن‌گاه خطا رخ داده است]» (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۷۷).

۶.۴.۹ بیش‌تر سنجه‌هایی که بوعلی برای آزمون جنس بر نهاده است نیز هم‌خوان‌اند با مواضع جنس. برای نمونه، او برای بازشناخت جنس بر سه ویژگی انگشت می‌نهد: «محمول بودن شیء، اعم بودن آن، و مقوم بودن آن [یا این‌که] از لوازم نباشد» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۲). ویژگی سوم آشکارا هم‌خوان با یکی از مواضع جدلی است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۹۸. ۱۱-۱۴).

۷.۴.۹ سنجۀ دیگری که وی برای آزمون جنس برمی‌نهد این است که: «ببینیم آیا در فروتر از آن اختلاف با فصل است، زیرا اگر اختلاف فروتر از آن جز با عوارض و لواحق نباشد، مانند اختلاف افراد انسان با عوارض‌شان، آن‌گاه معنای مقوم جنس نیست (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۲). این سنجه نیز یکی از مواضع جنس است که در *جدل* آمده است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۹۶. ۹-۱۱).

۸.۴.۹ سنجۀ دیگر این‌که:

آیا جنس و نوع در نسبت با جنس عالی اختلاف دارند، چنان‌که می‌گویند ملکه از انواع جنسی است که آن را مضاف قرار می‌دهند، سپس دلیری را [که نوعی از ملکه است] از انواع کیف قرار می‌دهند. و این از چیزهایی است که روا نبود، زیرا جنس بر فروتر از خود حمل می‌شود، خواه نوع باشد یا نوع نوع. و حمل ذاتی می‌شود زیرا روا نیست که مقوم نوع‌اش باشد ولی مقوم نوع نوع‌اش نباشد (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۲-۵۳).

به دیگر سخن، اگر مفهومی جنس قریب یک نوع انگاشته شود، ولی هر دو در زیر یک جنس عالی (مقوله) ننگند، آن‌گاه آنچه جنس قریب انگاشته شده به‌راستی جنس آن نوع نیست. در *جدل* می‌خوانیم:

و نیز اگر مقولۀ جنس و نوع مختلف باشد، و نوع - برای نمونه - از کیف بالذات باشد و جنس از جوهر، یا به عکس آن، آن‌گاه آنچه [جنس] انگاشته‌ایم جنس نیست (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۶۶. ۱۶).

۹.۴.۹ از دیگر آزمون‌های جنس این است که:

آیا آنچه نوع جنس بر نهاده شده است خود فصل به پای دارنده نوع‌ها است یا خود صنفی است برای نوع‌ها. مثال اولی این است که عدد جنس گردیده شود برای فردیت، یا حیوان برای ناطق. مثال دومی این است که حیوان جنس گردیده شود برای مادینه و نرینه (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۲-۵۳).

به دیگر سخن، اگر ادعا شود که مفهومی جنس است برای انواعی، باید به آن انواع درنگریست و دید که آیا به راستی نوع‌اند یا نه. اگر این انواع به راستی نوع نباشند، بلکه فصل یا صنف باشند، آن‌گاه آن جنس ادعایی هم به راستی جنس آن‌ها نیست. این مطلب از دو موضع جدلی گرفته شده است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۷۳. ۳؛ ۱۶۹-۱۷۰).

۱۰.۴.۹ ابن سینا در پایان فصل مربوط به «آزمایش جنس» از سه مغالطه یاد می‌کند که در جنس رخ می‌دهند: نخست این که «آن چه سزاوارتر به نوع بودن است جنس قرار داده شود» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۳)، دوم این که «آن چه سزاوارتر به جنس بودن است نوع قرار داده شود» (همان)، و سوم این که «فصل جنس قرار داده شود» (همان). پیش از این در ۲.۲.۹ نشان دادم که مغالطه‌های یکم و سوم برگرفته از مواضع جنس در جمل‌اند. مغالطه دوم نیز از این موضع جنس برگرفته شده است که «آیا ... آن چه جنس است نوع قرار داده شده است» (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۷۴. ۱۶).

۱۱.۴.۹ بوعلی سپس به بررسی مغالطه‌های فصل می‌پردازد و می‌گوید:

در حدها گاه در کار بست فصل خطا رخ می‌دهد و خود نوع به جای فصل نهاده می‌شود. پس در حد «ریشخند کردن» می‌گویی: نکوهیدن است به همراه خوارداشت، ولی خوارداشت فصل مُقسّم نکوهیدن نیست، بلکه چونان نوع است برای آن (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۳).

این مغالطه خود یکی از مواضع «درآمیزش در فصل» است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۵۷. ۱۵-۲۰).

۱۲.۴.۹ دومین مغالطه فصل این است که «فصل جنس پیش‌تر از جنس آورده شود» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۳). این مغالطه، که در واقع به خطا در چینش اجزای تعریف باز می‌گردد، از این موضع جدلی زیر برگرفته شده است: «اگر [جنس] بعید مرتب گردد، همه فصل‌هایی که از بالا [آغاز می‌شوند] تا برسد به فصل جنس قریب آن، [باید] در پی آیند» (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۵۴. ۴).

۱۳.۴.۹ دسته دیگری از سنجه‌های ابن سینا خاصه مفرد را، با چشم‌پوشی از این که در تعریف جای می‌گیرد یا نه، می‌آزمایند که نخستین آن‌ها این است که «آیا [خاصه] برای

۱۳۲ مواضع جدلی در منطق ابن سینا: از اصول مناظره تا مغالطات تعریف

[چیزی] غیر از آن چیز [مخصوص^{۱۶}] وجود دارد، که اگر وجود داشته باشد خاصه نیست» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۳). به دیگر سخن، آنچه خاصه انگاشته شده است اگر عام‌تر از موضوع باشد خاصه نیست بلکه عرض عام است. در *جدل* می‌خوانیم:

و موضع دیگر این‌که گفتار [فرض شده به مثابه خاصه] عام‌تر از مخصوص باشد، همچون کسی که گفته است: خاصه انسان این است که جان‌داری دانش‌پذیر است، سپس فرشته را نیز چنین قرار می‌دهد (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۱۷).

۱۴.۴.۹ دومین سنجه آزمون خاصه این است که «آیا مقابل خاصه مقابله است، مانند این‌که اگر خاصه زوج این باشد که مربعش زوج است، خاصه فرد این است که مربعش فرد نیست» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۴). این سنجه خود یکی از مواضع خاصه در *جدل* است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۱۸. ۱۱-۱۷).

۱۵.۴.۹ سومین سنجه آزمون خاصه این است که:

در خاصه «اغلب» و «اکثر» به‌کار رود و مثلاً گفته شود که خاصه آتش این است که لطیف‌ترین جسم‌های عنصری است. و اگر آتش موجود نباشد، لطیف‌ترین جسم‌ها موجود بوده باشد و آتش نباشد (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۴).

این سنجه نیز خود یکی از مواضع مشترک خاصه در *جدل* است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۳۷. ۴-۷).

۱۶.۴.۹ بوعلی سپس سنجه‌هایی را برمی‌نهد برای آزمون خاصه مفرد، از آن روی که در شرح‌الاسم جای می‌گیرند. نخستین سنجه این است که خاصه‌ای که در شرح‌الاسم جای می‌گیرد نباید

ناشناخته‌تر (اخفی) از معرف باشد ... و [خاصه] یا از این روی ناشناخته‌تر از معرف است که جز به وسیله معرف شناخته نمی‌شود، یا از این روی که، با وجود بی‌نیاز بودن از معرف در تعریفش، به‌خودی‌خود دشوار تعریف است. مثال اولی گفتار کسی است که خورشید را به این [شیوه] تعریف کرده است که ستاره روز است. سپس روز را نمی‌توان تعریف کرد مگر به این‌که زمان طالع بودن خورشید است. ... و مثال دومی گفتار کسی است که آتش را به این [شیوه] تعریف می‌کند که جرمی است همانند نفس (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۴).

درباره گونه دوم پیش‌تر در ۲.۲.۹ سخن گفتیم. و اما گونه نخست، که همان تعریف دوری مصرح است، نیز برگرفته از موضعی جدلی است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۵۲. ۱۱-۱۴).

۱۷.۴.۹ دومین سنجه این است که خاصه نباید «همانند (مساوی) معرف باشد در

[شناختگی و] ناشناختگی» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۴)، «و مثال مساوی در [شناختگی و] ناشناختگی متضایف‌ها و متضادها و همانندهای آن [ها] است» (همان: ۵۵). در این باره در ۲.۲.۹ سخن رفت.

۱۸.۴.۹ سومین سنجه‌ای که مغالطه‌ی خاصه‌ی جای‌گرفته در شرح‌الاسم را آشکار می‌سازد این است که:

شیء، ناخودآگاه، به‌وسیله‌ی خودش تعریف شده باشد. هم‌چون کسی که آن را با اسمی دیگر که مرادف است تعریف کند، مانند این‌که بگوید: انسان حیوانی است بشر (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۵).

این نیز برگرفته از موضعی جدلی است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۲۴. ۱۴-۱۶).
۱۹.۴.۹ ابن سینا سپس سنجه‌هایی را برای آزمایش خود شرح‌الاسم و بازشناخت مغالطه‌های آن به‌دست می‌دهد. نخستین مغالطه این است که:

جنس اهمال شود و حق تعریف، بر پایه‌ی آنچه دانستی، کم گزارده شود. زیرا حق جنس و آنچه به‌منزله‌ی جنس بود این است که در رسم‌ها و شروح اسم‌ها آورده شود و سپس خاصه‌ها و عرض‌ها یا فصل‌ها و مقوم‌ها در پی آن بیایند (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۵).

به‌نظر می‌رسد که ابن سینا در این‌جا، هم‌زمان، دو نکته را یادآور شده است؛ نخست این‌که در تعریف‌ها باید جنس را هم آورد و نباید به‌خاصه یا فصل بسنده کرد و دوم این‌که جنس باید پیش از دیگر اجزای تعریف بیاید. نکته‌ی نخست برگرفته از دو موضع جدلی زیر است:

و موضع دیگر این است که آورنده‌ی رسم و خاصه باید از جنس غافل نشود، زیرا متمم جودت رسم این است که در آن بر جنس دلالت شده باشد (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۱۴).

و از مواضع غفلت‌ورزیدن از ضروری و روی‌تافتن از آن این است که از جنس غفلت شود و فصل ذکر شود و مثلاً در حد جسم گفته شود که: آن دارای سه بُعد است (همان: ۲۵۳).

و نکته‌ی دوم نیز برآمده از این موضع جدلی است:

و موضع دیگر از نگریستن به حال جنس و فصل از نظر تقدم و تأخر در وجود برگرفته شده است. زیرا در بیش‌تر جاها جنس در وجود مقدم‌تر است از فصل (همان: ۲۶۰).

۲۰.۴.۹ دومین سنجه این است که «نگریسته شود آیا واژگان مناسبی به کار گرفته شده اند که در آن‌ها استعاره یا مجاز یا واژه‌ای که فهمش از اسم شرح‌شده دشوارتر باشد نیست» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۵). این سنجه نیز برگرفته از مواضع لفظی در جلال است:

از مواضعی که از این باب‌اند مواضع متعلق به لفظ‌اند ... [از جمله این] که لفظ مشترک باشد چنان‌که غرض محصلی از آن فهم نشود، مانند گفتار گوینده که «کون بازگشت به سوی جوهر است»^{۱۷} یا برای تندرستی [گفته شود که] «اعتدال در کیفیات است». و «بازگشت» به سبب اشتراکش واژه‌ای گنگ است و نخستین چیزی که از آن فهم می‌شود حرکت مکانی است. و «اعتدال» [نیز] به سبب اشتراکش واژه‌ای گنگ است و نخستین چیزی که از آن فهم می‌شود تساوی مقادیرها و اوزان است. ... و بالاتر از آن، چیزی است که بر استعاره مبتنی است. برای نمونه، گفته می‌شود که هیولی مادری است پرستار^{۱۸} ... و چنین است حال تحدیدهایی که در آن‌ها واژگان مختلفی که مأنوس نیستند به کار می‌روند، هم‌چون کسی که برای نمونه واژه «چشم» را در حد چیزی که «چشم» در حد آن برگرفته می‌شود فرومی‌نهد و به جای واژه‌ای که در عرف بر آن دلالت می‌کند واژه «چیزی که ابرو سایه‌بان آن است» را می‌آورد^{۱۹} ... (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۴۳-۲۴۴).

۲۱.۴.۹ واپسین مغالطه‌ای که ابن سینا از آن یاد می‌کند این است که: «شیء وجودی به وسیله عدم تعریف شود. هم‌چون کسی که توانایی را به نداشتن ناتوانی و بینایی را به نداشتن کوری تعریف می‌کند» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۵). این مغالطه هم از این موضع جدلی برگرفته شده است که: «ملکه و عدم، و موجب و سالب: پس تحدید وجودی از میان آن دو به خودی خود فرجام می‌یابد ... ولی تعریف عدمی و نافی سالب تنها با وجودی فرجام می‌یابد (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۵۱).

۲۲.۴.۹ پس از آزمایش شرح‌الاسم، بوعلی به آزمایش حد می‌پردازد و سنجه‌هایی را برای بازشناخت مغالطه‌های حد به دست می‌دهد. نخستین سنجه این است که «آیا اجزای حد اموری مقدم‌تر از محدودند، وگرنه حد حد ناب نیست. زیرا حد ناب به وسیله مقومات است» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۶). این خود یکی از مواضع اثبات حد است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۴۹. ۳-۶).

۲۳.۴.۹ مغالطه دیگر این است که: «فصل را سلب محض آوری که دربرگیرنده دلالتی تحصیلی نباشد. زیرا دانستی که سلب‌ها لوازم‌اند نه مقومات. هم‌چون کسی که خط را به این [شیوه] حد می‌گوید که: طولی است بی‌عرض» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۶). این مغالطه نیز برگرفته از موضعی جدلی است: «و موضع دیگر در اعتبار فصل‌ها این است که آن‌چه به عنوان فصل به میان آورده شده است جز بر سلب مجرد دلالت نکند. مانند گفتار ایشان که: خط طولی است بی‌عرض» (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۵۴).

۲۴.۴.۹ سنجه دیگر این است که «بنگری آیا به جای جنس ذاتی دیگری [مانند فصل یا

نوع]، یا به جای فصل ذاتی دیگری [هم چون جنس یا نوع] نهاده نشده است» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۶). این سنجه، چنان که خود بوعلی هم می‌گوید، «متعلق به آزمایش جنس و فصل است» (همان) که پیش‌تر در ۱۰.۴.۹ از آن سخن گفتم.

۲۵.۴.۹ سنجۀ دیگر این است که: «بنگری آیا در آن [یعنی در حد] نزدیک‌ترین جنس‌ها نهاده شده است. زیرا باید که در آن نزدیک‌ترین جنس برجای ایستد تا همه مقوم‌های مشترک را دربر گیرد، سپس فصل آورده شود» (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۶). این سنجه نیز خود یکی از مواضع حد است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۳.۲۴۲ و ۳.۲۴۱؛ نیز ۱-۲۵۴: ۵-۱).

۲۶.۴.۹ ابن سینا سپس به آزمایش حدود چیزهای مرکب می‌پردازد و برای بازشناخت مغالطات آن‌ها نیز سنجه‌هایی را برمی‌نهد. نخست این‌که،

برای نمونه، اگر فرض کنیم که دادگری مرکب است از پاکدامنی، دلیری، و دانایی، آن‌گاه لغزشی که در تحدید چنین [مفهومی] رخ می‌دهد این است که گفته می‌شود: دادگری پاکدامنی و دلیری است. ظاهر این [سخن] آن است که دادگری پاکدامنی است و نیز دلیری است ... و گاه از آن فهم می‌شود که دادگری پاکدامنی است و آن پاکدامنی همان دلیری است، یا [این‌که دادگری] پاکدامنی همراه با دلیری است. بدین‌سان، چنان است که گویی دادگری پاکدامنی است به شرط این‌که آن پاکدامنی دلیری باشد، یا به شرط این‌که با پاکدامنی دلیری همراه باشد. در این صورت، چنان است که پنداری گفته است: دادگری گونه‌ای پاکدامنی است. ولی چنین نیست، بلکه پاکدامنی جزئی از دادگری یا شرط [آن] است. به جای آن باید گفته شود که دادگری هیئت است تابع اجتماع پاکدامنی و دلیری و دانایی، و دادگری مجموعه‌ای است از آن‌ها (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۶).

این مغالطه هم یکی از مواضعی است که در جدول آمده است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۴. ۳-۸).

۲۷.۴.۹ دومین مغالطه این است که،

از گردهمایی یاد شود و بدان اشاره گردد، ولی به ساختار ویژه آن گردهمایی، که از بهر آن ساختار ویژه، آن مرکب آن [مرکب] است اشاره نشود. مانند این‌که گفته شود: «خانه گردآیه [= مجموعه‌ی] آجر و گل و چوب است» و بدان بسنده شود. این [حد] چنان نیست که خانه را شناسانده باشد، زیرا این‌گونه نبود که هر گردآیه‌ای از این اصل‌ها خانه باشد، بلکه آن چیزی [خانه] است که گردآیه [ی این‌ها] باشد به‌همراه ساختار و برهم‌نهش و چینش (ابن سینا، ۱۳۲۸: ۵۷).

این مغالطه نیز خود موضعی جدلی است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۶. ۱۱ و ۲۸۵. ۱۵).

- ۲۸.۴.۹ سومین مغالطه این است که «به ترکیب اشاره گردد و به جای مرکب قرار داده شود و، برای نمونه، گفته شود که: «خانه ترکیب آجر و چوب و گل است». ولی خانه ترکیب نیست بلکه مرکب است و ترکیب صفت اصل‌های خانه است (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۷). این مغالطه هم موضعی جدلی است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۹. ۱-۲).
- ۲۹.۴.۹ چهارمین مغالطه این است که حد «گردهم نیامدنی‌ها را گرد هم آورد، مانند گفتار کسی که سطح را به این [شیوه] حد می‌گوید که خط و عدد است» (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۷). این نیز موضعی جدلی است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۶. ۱۱-۱۴).
- ۳۰.۴.۹ مغالطه دیگر این است که «کل را جایگاهی یگانه باشد و اجزا را جایگاه‌هایی پراکنده. مانند کسی که می‌گوید: دیدن مجموع رنگ و ادراک است» (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۷). این مغالطه نیز موضعی جدلی است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۷. ۴ و ۱۷. ۲۸۶).
- ۳۱.۴.۹ مغالطه دیگر این است که «کل برجای باشد گرچه اجزا از میان رفته باشند، نه برعکس» (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۷). این مغالطه نیز خود موضعی در *جدل* است؛ «و موضع دیگر این که اگر کل از میان برود اجزا از میان بروند، و اجزا از میان بروند در حالی که کل برجای است. زیرا امر، اگر برقرار باشد، ناچار باید به عکس باشد» (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۷).
- ۳۲.۴.۹ مغالطه دیگر این است که «مرکب، از دو ضد [پدید آمده] باشد و چیزی جز هر یک از آن دو نباشد و به هر یک از دو سو بیش تر از آن سوی دیگر گرایش داده باشد» (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۷). این مغالطه نیز برگرفته از موضع جدلی زیر است؛ «و موضع دیگر درباره چیزی است که از دو [امر] متقابل ترکیب شده باشد، مانند چیزی که هم نیک است و هم بد. زیرا آن باید [چیزی] جز نیک باشد در نیکی و جز بد باشد در بدی» (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۷).
- ۳۳.۴.۹ واپسین نمونه از مغالطه‌هایی که در حدود مرکبات رخ می‌دهند این است که: «برخی از چیزهایی که چونان جزء به میان آورده شده‌اند بیرون از کل باشند، هم‌چون غایت یا فاعل یا جز آن. مانند این که گفته شود: تیراندازی پرتاب تیر است به همراه اصابت» (ابن‌سینا، ۱۳۲۸: ۵۷). این نیز خود یکی از مواضع جدلی است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۸۸. ۱۳-۱۶).
- ۳۴.۴.۹ به نظر می‌رسد که از آنچه در این بخش آوردم به‌روشنی دانسته می‌شود که برنهاد «مواضع جدلی چونان مغالطات منطق تعریف» در *منطق‌المشرقیین* نیز عملی شده است.

۵.۹ نمونه پنجم: منطق الاشارات

۱.۵.۹ منطق المشرقیین اگرچه به مثبت منطق نگاشته‌ای دوبخشی پیش از منطق الاشارات به نگارش درآمده است، صد افسوس که ناتمام است. از بخش دوم این کتاب که دربرگیرنده منطق تصدیق است فقط گزاره‌شناسی، آن هم تا تناقض گزاره‌ها، برجای مانده است. ولی خوشبختانه منطق الاشارات یک منطق نگاشته دوبخشی کامل است که به تمامی به دست ما رسیده است. من در این بخش نشان خواهم داد که برنهاد «مواضع جدلی چونان مغالطات منطق تعریف» در منطق الاشارات هم به اجرا درآمده است.

۲.۵.۹ نهج دوم منطق الاشارات دربرگیرنده منطق تعریف است. ابن سینا فصل پیش از واپسین [= ماقبل آخر] این نهج را چنین نام کرده است: «اشارتی به گونه‌های خطا که در تعریف حدی و رسمی چیزها عارض می‌شود که اگر بدانی از خود آن‌ها سود ببری و بر شکل‌های دیگر نیز رهنمون شوند» (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۰۵-۱۰۶). پس این فصل در واقع دربرگیرنده مغالطات منطق تعریف است. اکنون ببینیم که طوسی در شرح این جمله چه می‌گوید: «این‌ها اصل‌هایی‌اند که آن‌ها را از آنچه متعلق به حد‌ها و رسم‌ها است از کتاب جلد [بدین جا] منتقل کرده است و این‌ها و مانده‌های این‌ها در آن کتاب «مواضع» نامیده می‌شوند (همان: ۱/۱۰۶). این روشن‌ترین گواه است بر این دعوی که ابن سینا در منطق الاشارات مواضع جدلی را چونان مغالطات منطق تعریف در نظر گرفته است. نکته جالب در عبارت ابن سینا این است که وی می‌گوید این مغالطه‌ها نه تنها خودشان سودمندند بلکه ذهن را به شکل‌های دیگری از آن مغالطه‌ها نیز رهنمون می‌شوند. یعنی وی با این‌که کارکرد مواضع را از اصول راهبرد مناظره به مغالطات منطق تعریف دگرگون کرده است، ویژگی اصل‌بودن و انشعاب‌پذیری را در آن‌ها نگاه داشته است.

۳.۵.۹ اکنون باید به بررسی گفته طوسی بپردازیم و ببینیم که آیا به‌راستی، همچنان که او می‌گوید، این مغالطه‌ها همان مواضع حد و رسم‌اند. نخستین نکته‌ای که وی می‌گوید این است که «برخی از این اصل‌ها متعلق به الفاظ‌اند و برخی دیگر متعلق به معانی» (همان). این جمله را می‌توان هم‌خوان با سخن بوعلی در جلد دانست:

برخی از مواضعی که در این باب‌اند^{۲۰} مواضعی هستند که متعلق‌اند به لفظ، و برخی از آن‌ها مواضعی هستند که متعلق‌اند به برگزشتن سازنده حد از میزانی که برای فصل بسنده است، و برخی از آن‌ها مواضعی هستند که متعلق‌اند به غفلت از بایسته: یا فروگذشتن آن از بُن، و یا عدول از آن (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۴۳).

چنان‌که می‌بینیم، ابن‌سینا در این‌جا مواضع حد را به سه دسته تقسیم کرده است ولی طوسی دسته‌های دوم و سوم را چونان مغالطه‌های معنایی یک‌کاسه کرده است.

۴.۵.۹ مغالطه‌های لفظی را ابن‌سینا چنین بیان می‌کند: «نشاید که در حدها واژگان مجازی و استعاری و غریب و نامأنوس به‌کار روند، بلکه باید در آن‌ها واژگان مناسب نص‌گونه مأنوس به‌کار گرفته شوند» (ابن‌سینا، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۰۵).
دربارۀ خاستگاه جدلی این مغالطه در ۲۰.۴.۹ سخن گفته شد.

۵.۵.۹ و اما نخستین مغالطه معنایی این است که، «گاه تعریف‌کنندگان در تعریف‌شان می‌لغزند: و بسا که شیء را با چیزی که در شناختگی و ناشناختگی همانند آن است تعریف کنند، هم‌چون کسی که زوج را چنین تعریف می‌کند: عددی است که فرد نیست» (همان: ۱۰۶-۱۰۷). دربارۀ خاستگاه جدلی این مغالطه بنگرید به ۲.۲.۹ و ۱۷.۴.۹

۶.۵.۹ دومین مغالطه معنایی این است که، «شیء را به چیزی که پنهان‌تر از آن است تعریف کنند، هم‌چون گفتار برخی از آنان که آتش عنصری است همانند نفس، و نفس پنهان‌تر از آتش است» (همان: ۱۰۷). دربارۀ سرچشمه این مغالطه در *جدل* ←
۱۶.۴.۹ و ۲.۲.۹

۷.۵.۹ سومین مغالطه معنایی این است که «شیء را با خودش تعریف کنند و بگویند که حرکت همان انتقال است و انسان همان جانور بشری است» (همان). در این باره
← ۱۸.۴.۹

۸.۵.۹ چهارمین مغالطه معنایی تعریف دوری است:

شیء را با چیزی تعریف کنند که جز با خود همان شیء تعریف نمی‌شود، خواه آشکارا خواه نهانی. اما آشکار مانند گفتار ایشان که کیفیت چیزی است که مشابهت و خلاف مشابهت بدان واقع می‌گردد. و برای آنان امکان ندارد که مشابهت را تعریف کنند مگر به این‌که اتحاد در کیفیت است و این‌که از آن روی مخالف مساوات و مشاکلت است که اتحاد در کیفیت است نه در کمیت و نوع و جز آن. و اما نهان این است که واشکافی تعریف معرف آن [شیء] به این بینجامد که با خود همان شیء تعریف شود، اگرچه در آغاز کار چنین نباشد. مانند گفتار ایشان که دو نخستین عدد زوج است،^{۲۱} سپس زوج را چنین حد گویند که عددی است منقسم به متساویین، سپس متساویین را، برای نمونه، چنین حد گویند که شیئی که هر یک از آن‌ها مطابق با دیگری است، سپس شیئی را چنین حد گویند که دو آند. و از کاربرد دویی [= اثنبیت] در حد شیئی، از آن روی که شیئی آند، گزیر نیست (همان).

دربارهٔ تعریف دوری مصرح و سرچشمهٔ جدلی آن در ۱۶.۴.۹ سخن رفت. و اما تعریف دوری مضمر/ خفی نیز خود موضعی جدلی است که در زیر می‌آید:

و موضع دیگر این است که خود محدود در حد خودش برگرفته شود به سبب چیزی که اخص از آن است و در زیر آن است، بدین سان که نوع آن یا جزء نوع آن در حدش برگرفته شده باشد. مانند این گفته که: عدد زوج منقسم به دو نیمه است؛ و دو نیمه از مجموعهٔ دو [ها] است؛ و دو، در ظاهر امر، نوعی از زوج است.^{۲۲} و همچنین است اگر گفته شود که: زوج منقسم به دو متساوی است، زیرا دویخش کردن و دو بودن در زیر زوج است (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۵۳).

۹.۵.۹ پنجمین مغالطهٔ معنایی تکرار است؛

گاه تعریف‌کنندگان می‌لغزند و [یک] چیز را در حد تکرار می‌کنند، هم بدان‌جا که نه نیازی بدان است و نه ضرورتی دارد. منظورم آن ضرورتی است که در تحدید برخی از مرکب‌ها و اضافی‌ها رخ می‌دهد، چنان‌که در جای دیگر دانسته می‌شود. و نمونهٔ این خطا گفتار ایشان است که عدد کثرتی است فراهم آمده از یکان‌ها، و «فراهم آمده از یکان‌ها» خودش «کثرت» است؛ و مانند کسی که می‌گوید: انسان جانور جسمانی اندیشنده است، و در حد جانور «جسم» برگرفته شده است، هم بدان‌گاه که گفته می‌شود: «[جانور] جسم دارای نفس حساس جنبنده به اراده است»؛ پس آنان تکرار کرده باشند. ... و بدان که کسانی که شیء را با چیزی تعریف می‌کنند که جز با خود همان شیء شناخته نمی‌شود در حکم تکرارکنندگان محدود در حدند (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۰۸).

این مغالطه نیز یکی از مواضع حد است در *جدل*:

و موضع دیگر این‌که یک چیز، بالفعل یا بالقوه، دو بار به تکرار برگرفته شده باشد. از آن جمله است این‌که تکرار از جهت نگریستن به محدود و جزء حد باشد، هم‌چون کسی که می‌گوید: «شهوة اشتیاق به [چیز] خوشایند است»، زیرا اشتیاق خود همان شهوت است. و از آن جمله این است که جزء حد دو بار در حد برگرفته شده باشد، یا بالقوه: چنان‌که در نمونهٔ یادشده گفته می‌شود: «شهوة اشتیاق به [چیز] خوشایند است»، در حالی که «خوشایند» در حد «اشتیاق» گنجد است؛ پس چنان است که پنداری گفته است: «شهوة برانگیختگی خواست [چیز] خوشایند است به [چیز] خوشایند». و یا بالفعل: و آن تنها در جایی که دو نام هم‌معنا به کار گرفته شوند رخ می‌دهد، مانند گفتار ایشان که: «حرکت جابه‌جایی و انتقال از مکانی به مکانی [دیگر] است». و «جابه‌جایی» و «انتقال» دو نام هم‌معنایند (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۲۴۷).

۱۰.۵.۹ واپسین مغالطهٔ تعریف در منطق *الاشارات* (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۱۰-۱۱۱)

۱۴۰ مواضع جدلی در منطق ابن سینا: از اصول مناظره تا مغالطات تعریف

مغالطه‌ای است که در تعریف متضایفان رخ می‌دهد. ابن سینا در *جدل* به تفصیل در این زمینه سخن می‌گوید (ابن سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۰-۲۵۲-۲۵۱.۸) برجسته‌ترین نمونه خطا در تعریف متضایفان خطای فروریوس در تعریف جنس و نوع است که ابن سینا در *مدخل* به تفصیل درباره‌اش بحث می‌کند (ابن سینا، ۱۴۲۸ الف: ۵۱-۵۳؛ ← عظیمی، ۱۳۹۰ ب: ۱۳۱-۱۳۵؛ عظیمی، ۱۳۹۰ الف: ۸۹).

۱۱.۵.۹ بنابراین، دانسته شد که ابن سینا در *منطق الاشارات* نیز کارکرد مواضع جدلی را از اصول مناظره به مغالطات تعریف دگرگون ساخته است.

پی‌نوشت

۱. Lukeion، در لاتین *Lycceum*: آموزشگاهی که ارسطو در آتن بنیاد نهاد.
۲. از این پس، جایگاه‌ها.
۳. از این پس، *ابطال‌ها*.
۴. برای آگاهی بیش‌تر در این زمینه ← عظیمی، ۱۳۹۱: ۶۸-۸۱؛ عظیمی و قراملکی، ۱۳۹۱: ۸۸ به بعد.
۵. $\tau\omicron\pi\omicron\iota$ جمع 'τόπος' [= $\tau\omicron\pi\omicron\varsigma$].
۶. مگویید که عرض نمی‌تواند در تعریف گنجدیده شود؛ زیرا تواند بود که دو یا چند عرض عام به هم ببیوندند و عرضی خاص را پدید آورند که شایستگی گنجیدن در تعریف را داشته باشد.
۷. تأکید از ناقل.
۸. از نظر صورت در *آناکاویک نخست*، و از نظر ماده در *آناکاویک دوم*.
۹. فرامرز قراملکی (۱۳۷۳) بر آن است که *اشارات* سرآغاز منطق دویخشی است.
۱۰. به معنای ویژه‌ای که در فن *جدل* به کار می‌رود.
۱۱. قیاس در *جدل* و سفسطه معنای عامی دارد و منظور از آن مطلق استدلال است.
۱۲. منظور از «حد» در این جا اجزای مقدمه‌ها است که به کهنین [= اصغر] و مهین [= اکبر] و میانگین [= اوسط] تقسیم می‌شوند.
۱۳. که اخص از جنس است.
۱۴. که اعم از جنس فرودین [= سافل] است.
۱۵. یعنی صفحه ۱۶۶، سطرهای ۳ تا ۷. از این پس هر جا که عبارت *جدل* نقل نشود، چنین بدان ارجاع داده می‌شود.

۱۶. مخصوص در برابر خاصه به معنای موضوع خاصه است.
۱۷. این جمله هم‌ارز است با جملهٔ ارسطو در جایگاه‌های بحث، دفتر ۶، فصل ۲، که می‌گوید: «شوش گذرگاهی است به هستی / جوهر» (139b20). مترجم در پاورقی می‌افزاید: «واژهٔ یونانی در این جا *oúria* است که بسان معمول به «جوهر» برمی‌گردانیم؛ ولی به شاید - شوش نیرومند [= احتمال قوی] در این مورد نگرسته [= منظور] ارسطو «هستی» است» (افزوده‌های درون قلاب از ناقل است).
۱۸. این تعبیر از آن افلاطون است. گمپرتس می‌گوید: «آن‌چه ما خود از سخن افلاطون می‌فهمیم این است که او به وجود مایهٔ ازلی بی‌شکل و بی‌کیفیت معتقد است ... یعنی ماده‌ای ازلی که او خود آن را «پرستار» و «زه‌دان» و «مادر» همهٔ سیورورت‌ها می‌نامد» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۱۵۷). افلاطون، هم‌چنین، دمیورژ (خدای صانع) را «پدر» می‌نامد (همان: ۱۱۵۵): «بنابر آن‌چه گفته شد اکنون باید سه نوع را در نظر بگیریم: شونده، آن‌چه شدن در آن صورت می‌پذیرد، و آن‌چه شونده نقشی از آن است. ما حق داریم که نوع پذیرنده را مادر بنامیم، نوع پدیدآورنده را پدر نام بنهیم و آن‌چه را که میان آن دو قرار دارد به کودک تشبیه کنیم» (افلاطون، ۱۳۵۶: ۳/ ۱۸۶۵).
۱۹. ارسطو می‌گوید که «برای نمونه افلاطون «چشم» را «ابرو - سایه‌افتاده» [= مظلل به ابرو = ὄφρυόσκιον] می‌نامد» (140a4).
۲۰. یعنی مواضع حد.
۲۱. ارسطو و ارسطوییان صفر و یک را عدد نمی‌دانسته‌اند. ارسطو در جایگاه‌های بحث می‌گوید: «یک» پیش از هر عدد می‌آید و اصل هر گونه عدد است» (141b8). یعنی هر عددی از تکرار «یک» ساخته می‌شود. در این صورت، نه تنها «یک» عدد نیست، بلکه «صفر» هم عدد نیست.
۲۲. ولی در واقع چنین نیست (← همان؛ ابن‌سینا، ۱۴۲۸ ج: ۱۷۳-۱۷۴). با این حال، در مثال مناقشه نیست.

منابع

- ابن‌بهریز، عبدیشوع (۱۳۵۷). *حاود المنطق*، به همراه *المنطق ابن‌المقفع*، مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن فلسفهٔ ایران.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۲۸ق الف). *الشفاء، المنطق، المدخل*، راجعه و قدم له الدكتور ابراهیم مدکور، تحقیق الأب قنواتی، محمود محمد الخضیری، أحمد فؤاد الإهوانی، قم: منشورات ذوی القربی.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۲۸ق ب). *الشفاء، المنطق، المقولات*، راجعه و قدم له الدكتور ابراهیم مدکور، تحقیق الأب قنواتی، محمود محمد الخضیری، أحمد فؤاد الإهوانی، سعید زاید، قم: منشورات ذوی القربی.

۱۴۲ مواضع جدلی در منطق ابن سینا: از اصول مناظره تا مغالطات تعریف

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۲۸ق ج). *الشفاء، المنطق، الجدل*، راجعه و قدم له الدكتور ابراهيم مدكور، تحقيق أبو العلا عفيفي، قم: منشورات ذوی القربی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۲۸ق د). *الشفاء، المنطق، السفسطة*، تصدير و مراجعة الدكتور ابراهيم مدكور، تحقيق الدكتور أحمد فؤاد الأهواني، قم: منشورات ذوی القربی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۲۸ق). *منطق المشركين و التصبيات المزوجة*، المكتبة السلفية، قم: القاهرة.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳). *الإشارات و التنبيهات*، مع الشرح لنصيرالدين الطوسي و شرح الشرح لقطب الدين الرازي، ج ۱، قم: البلاغة.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹). *النجاة، تصحيح و مقدمه* از محمدتقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۰). «رسالة في تعقب الموضع الجدلي»، تصحيح و مقدمه از محمدتقی دانش پژوه، در *منطق و مباحث الفاظ*، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۸۹). *الحدود، در المصطلح الفلسفي عند العرب*، تقديم و تصحيح و تعليق عبد الأمير الأعسم، القاهرة: الهيئة المصرية للطباعة والنشر.
- ارسطو (۱۳۷۸). *منطق ارسطو، ارگانون*، ترجمه میر شمس الدین ادیب سلطانی، تهران: نگاه.
- افلاطون (۱۳۵۶). *تیمائوس، دوره آثار افلاطون*، ج ۳، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- عظیمی، مهدی (۱۳۹۰ الف). «تعریف‌های ارسطویی فرفورئوس از جنس و نوع: مقایسه برداشت ابن سینا و بارنز»، *منطق پژوهی*، سال دوم، ش ۱.
- عظیمی، مهدی (۱۳۹۰ ب). «دشوارة تعریف جنس و نوع اضافی و دیگر مفاهیم متضایف: ارسطو، فرفورئوس، فارابی، ابن سینا»، *جاویان خرد*، سال هشتم، ش ۴.
- عظیمی، مهدی (۱۳۹۱). *دگردیسی مدخل فرفورئوس در منطق دوره اسلامی*، رساله دکتری، دانشکده الهیات دانشگاه تهران.
- عظیمی، مهدی و احد فرامرز قراملکی (۱۳۹۱). «تاریخ تحول کلیات خمس: ارسطو، فرفورئوس، فارابی، ابن سینا»، *مجله فلسفه و کلام اسلامی*، سال چهل و پنجم، ش ۱.
- فرامرز قراملکی، احد (۱۳۷۳). «الإشارات و التنبيهات سرآغاز منطق دویخشی»، *آینه پژوهش*، ش ۲۴.
- گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵). *متفکران یونانی*، ۳ جلدی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- نوسبام، مارتا (۱۳۷۴). *ارسطو، ترجمه عزت الله فولادوند*، تهران: طرح نو.

Kneale, W. and Kneale, M. (1978). *The Development of Logic*, Oxford: Clarendon.

Lukasiewicz, J. (1957). *Aristotle's Syllogistic from the Standpoint of the Modern Formal Logic*, Oxford: Clarendon.

Rescher, N. (1974). *The Development of Arabic Logic*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.

Ross, S. D. (2004). *Aristotle with an Introduction by John L. Ackrill*, Routledge.